

## خضر

### وحید رافتی

کیفیت تجلی نمادها، رمزها و اسطوره‌ها در آثار مبارکه بهائی و نحوه استفاده از آنها از جمله قضایائی است که فکر و ذکر تحقیق کنندگان در آثار مقدسه بهائی را سال‌های سال به خود مشغول خواهد داشت، چه دریای وسیع آثاری که از اقلام طلعات مقدسه بهائی جریان یافته مملو از رموز، تمثیلات، کنایات و نمادهائی است که مورد مطالعه علاقمندان به مطالعات ادبی، عرفانی و مذهبی قرار خواهد گرفت و نیز شخصیت‌های برجسته‌ای که در اساطیر ملی و مذهبی مردم دنیا مذکور شده‌اند انظار محققان در این آثار را به این قبیل مطالعات جلب خواهد نمود. مثلاً وقتی حضرت بهاء‌الله در اول کلمات مکنونه خود می‌فرماید: «... ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر و ای عنقای بقا جز در قاف وفا محلّ می‌پذیر...»<sup>۱</sup>، کلمات "هدهد"، "سلیمان"، "سبا"، "عنقا" و "قاف" در این عبارت وابسته به میراثی بسیار غنی در متون ادبی، عرفانی، مذهبی و قصص و روایات اسطوره‌ای می‌شود که حدّ و مرزی برای وسعت آن نمی‌توان شناخت و ابعاد و عمق آن را تصوّر نتوان نمود.

با توجه به این مقدمه کوتاه در این مقاله، کیفیت تجلی تمثیلات و کنایات و تلمیحات مربوط به "خضر" را که در آثار مبارکه بهائی به کرات آمده است، مدّ نظر قرار می‌دهد. برای تحکیم و تزئین صدر سخن و روشن شدن مقصد ابتداء نصوصی چند را که حاوی اشاراتی به خضر می‌باشد از آثار مبارکه بهائی نقل می‌نماید، مثلاً حضرت بهاء‌الله در لوح قناع می‌فرماید:

«... بشنو نصح این مسجون را و به بازوی یقین سدّ محکم متین بنا کن شاید از یاجوج نفس و هوی محفوظ مانی و به عنایت خضر ایام به کوثر بقا فائز شوی و به منظر اکبر توجه نمائی...»<sup>۲</sup>

و نیز در مثنوی حضرت بهاء‌الله آمده است که:

تا شوی فارغ از این ظلمت سرا  
وین خضر بخشد دو صد عین حیات...»<sup>۳</sup>

«... پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ  
آن خضر نوشید و برهید از ممات

و نیز حضرت بهاء الله می فرماید:

«... چه مقدار از نفوس که در طلب آب زندگانی بودند و جز خضرا یام به آن فائز نشد...»<sup>۴</sup>

در یکی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء که تمام آن ذیلاً نیز نقل خواهد شد آمده است که:

«... اسکندر با آن حشمت از چشمه حیات بی نصیب شد و خضر بی نوا با نوا گشت و بهره و

نصیب برد...»<sup>۵</sup>

و فوراً این قبیل اشارات و تمثیلات در آثار مبارکه بهائی درباره "خضر" و حالات و حکایات و حوادث زندگی او، مطالعه "خضر" و شخصیت او را در متون ادبی و عرفانی مشرق زمین مغتنم می سازد تا در پرتو این قبیل مطالعات سطوح و نحوه ارتباطات آثار مبارکه بهائی با فرهنگ مشرق زمین روشن تر گردد.

### خضر در لغت

کلمه خضر در شعر فارسی به کسر و فتح حرف اول، یعنی خاء، و سکون و فتح و کسر حرف دوم، یعنی ضاد، آمده است. بنا بر مندرجات حافظ نامه، "خضر... به چند تلفظ در ادبیات فارسی به کار رفته: ۱ - بروزن چهل، ۲ - بروزن نظر، ۳ - بروزن خشن، ۴ - بروزن سدر." <sup>۶</sup> این کلمه در لغت با کلمه "خضره" هم ریشه است و لذا به معنی سبز و سرسبزی است و خضر پیغمبر با کنیه "ابوالعباس" اشتها دارد.

### خضر در آثار اهل عرفان و تصوف

مقام و موقعیت خضر در فرهنگ اسلامی محلّ مباحثات و تنوع آراء مختلفه بوده است. بعضی او را از جمله اولیاء الهی محسوب داشته اند و عده ای او را از انبیاء الله می دانند. خضر مصاحب حضرت موسی است و لذا با الیاس یا ایلیا عبارت از یک شخص شمرده شده است. خضر در کتب و رسالات اهل تصوف مقامی والا دارد. بسیاری از صوفیه او را ولی و پیر طریقت و مرشد و نیز مظهر عشق و دلدادگی می دانند و حضرت موسی را مظهر عقل می شمارند. خضر در نظر صوفیه صاحب علوم باطنی و غیبی و واقف به حقایق امور و اسرار خلقت است. در اصطلاحات اهل عرفان خضر پیغمبری است که نمادی از "بسط" است و الیاس در مقابل بسط، نمادی از "قبض" محسوب می شود.<sup>۷</sup>

جناب فاضل مازندرانی در ذیل خضر در مجلد سوم اسرارالآثار چنین مرقوم داشته‌اند که:  
 «... عرفاء و دانشمندان روحانی رمز خضر را عبارت از مقام ولایت باطنیه و رهبران حقیقت  
 معنویّه سائر و حاضر در کلّ ازمنه به تجسّسات بشریّه و مستور از اعین مرمده جهلیّه مادّیه دانستند که  
 رومی چنین گوید:

آن پسر را کش خضر ببرد خلق      فهم آن را در نیابد علم خلق  
 آن که جان بدهد اگر بکشد رواست      نایب است و دست او دست خداست<sup>۱</sup>

دو بیتی که جناب فاضل از رومی نقل فرموده‌اند ابیات شماره ۲۲۴ و ۲۲۶ در دفتر اول مثنوی  
 مولوی است. در شرح بیت شماره ۲۲۴ در کتاب شرح جامع چنین آمده است:  
 آن پسر را کش خضر ببرد خلق      سرّ آن را در نیابد عام خلق

به طور مثال، حضرت خضر که گلوی آن پسرک را برید، عوام مردم، سرّ و حکمت آن کار را  
 در نمی‌یابند. حکایت حضرت خضر با حضرت موسی (ع) در سوره کهف، آیات ۶۳ تا ۸۴ آمده  
 است. البته در این آیات، صریحاً نامی از خضر برده نشده است، لیکن در روایاتی بسیار این  
 شخصیت را با نام خضر معرفی کرده است. ظاهراً نام اصل او بلیا بن ملک‌ان بوده و خضر، لقب  
 اوست، زیرا هرکجا که گام می‌نهاد، زمین از برکت گام‌های او سرسبز و خرم می‌شد. طبق این  
 روایات، او از آب حیات نوشیده و عمر جاودان یافته و اینک نیز زنده است. بر حسب روایت قرآن  
 کریم، حضرت موسی (ع) از خضر می‌خواهد که او را به تعلیم معنوی رساند. لیکن خضر به او  
 صراحتاً می‌گوید که تو توان آن را نداری که در طریق تعلیم، رفتارهای مرا تحمل کنی، ولی موسی  
 (ع) وعده می‌دهد که بر کارهای تو صبر توأم آورد. تا این که بر یک کشتی سوار می‌شوند و خضر  
 به سوراخ کردن آن می‌پردازد و موسی (ع) برآشفته می‌شود و به این کار او اعتراض می‌کند. همین  
 طور وقتی بر راهی رفتند تا این که به نوجوانی برخورد کردند، خضر او را کشت و موسی (ع) دوباره  
 بر این کار اعتراض آورد. و سرانجام به دهکده‌ای رسیدند و از ساکنان آن روستا، طعام خواستند،  
 ولی پاسخ منفی شنیدند و از پذیرائی ایشان دریغ ورزیدند. در آنجا دیواری یافتند که رو به ویرانی  
 بود، خضر آن را تعمیر کرد و موسی (ع) به طریق سؤال بر کار او اعتراض کرد که: چرا برای این کار  
 از این مردم بخیل و تنگ چشم، دستمزد نخواستی؟ پس از این سه واقعه و عدم صبر موسی (ع)،

خضر به او می‌گوید: اینک دیگروقت جدائی است. اما هر سه کار من حکمت داشت: کشتی را سوراخ کردم از آن رو که متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و لقمه نانی به دست می‌آوردند و پادشاه ظالم آن دیار هر کشتی را غصب می‌کرد، من با سوراخ کردن و معیوب ساختن آن، باعث شدم که شاه بدان کشتی معیوب چشم طمع نبندد. و اما آن نوجوان را کشتم از آن رو که او در آینده به راه کفر می‌رفت و پدر و مادر مؤمن خود را نیز طاغی و کافر می‌کرد، پس به امر حق، او را کشتم تا فرزندی دیگر که صالح باشد نصیب آنان شود. اما این که آن دیوار را بدون مزد تعمیر کردم از آن رو بود که گنجی از آن دو یتیم بود که در زیر آن دیوار قرار داشت که اگر فرو می‌ریخت، جای گنج فاش می‌شد. پس حکمت الهی اقتضاء می‌کرد که آن گنج به آن دو برسد نه دیگران.<sup>۹</sup>

### خضر و حضرت موسی

در نظر بسیاری از مفسران قرآنی خضر هادی و مرشد حضرت موسی است. این مفسران بر آنند که آیاتی در سوره کهف - ۱۸ در قرآن، همان طور که از شرح جامع در سطور فوق نقل گردید، مربوط به روابط خضر با حضرت موسی است، گو آن که نام خضر در آیات مزبور به صراحت نیامده است.

حضرت بهاء الله در لوح جناب ملاً علی بجستانی می‌فرمایند:

«معلم کلیم تأییدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه است که الان نطق می‌فرماید و آن در هر عالمی به اسمی از اسماء مذکور و در کتاب الهی به خضر نامیده شد.»<sup>۱۰</sup>

و نیز حضرت بهاء الله در لوحی دیگر می‌فرمایند:

«... بعضی به کینونت مبعوث شده، من دون اسم. چنانچه حکایت خضر را استماع نموده که احدی در آن زمان بر علو مقام او مطلع نه الا الله، چنانچه امرش از موسی مع علو مقامه و سمو قدره مستور بوده و بعد از حضور در خدمتش به خطاب ائک لن تستطيع معی صبراً مخاطب شده و اگرچه در کتاب به اسم خضر مذکور شده، ولكن ما عرفه احد الا الله و عندنا علمه فی کتاب مبین...»<sup>۱۱</sup>

حضرت عبدالبهاء درباره خضر و حضرت موسی در لوح جناب نوش آبادی چنین می‌فرمایند:

«... حضرت خضر حقیقت موسی بود نه شخص دیگر، به حکم حقیقت احکامی صادر می‌شد که عقول بشریت از ادراک آن عاجز بود، زیرا خارق‌العاده بود. مقصود از این قضیه این است که مظاهر مقدسه الهیه یفعل مایشاء و یحکم ما یریدند، آنچه بفرمایند باید اطاعت نمود و ابداً شک و شبهه به خاطر نیاورد که این حکم به ظاهر موافق عدل و انصاف هست یا نیست، این ذهول فکری منتهی به عصیان و طغیان گردد. این است حقیقت مسأله که به این عنوان بیان شده...»<sup>۱۲</sup>

### خضر و اسکندر

حکایات و روایات درباره خضر و رابطه او با اسکندر یکی از غنی‌ترین قصص اساطیری در ادب اهل شرق است. معروف چنان است که در جستجوی چشمه آب حیات در هنگام سیر در ظلمات، خضر همراه ذوالقرنین شد که در نظر بسیاری از مورخین همان اسکندر یونانی است. در این جستجو خضر به چشمه آب حیات رسید و از آن نوشید و حیات ابدی یافت و ذوالقرنین در ظلمات گم شد و از وصول به آب حیات محروم ماند. این چشمه که در ادبیات فارسی از آن به چشمه آب حیوان و آب خضر و آب زندگانی و از این قبیل تعبیر شده، نمادی از بقای بدون فنا است.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که در مکاتیب عبدالبهاء به طبع رسیده است می‌فرمایند:  
«هو الله - ای ثابت بر پیمان، چشمه آب حیات عین یقین هدایت است، الحمد لله از آن نوشیدی و هر نوشنده خضر زمان است. اسکندر مقصود ذی‌القرنین نیست، کنایه از شخص با اقتدار است. ملاحظه کن که اسکندر با آن حشمت از چشمه حیات بی‌نصیب شد و خضر بی‌نوا، بانوا گشت و بهره و نصیب برد. ذوالقرنین از ملوک یمن بود و عرب بود، زیرا ذوالکلاع و ذوالحمار و ذوالقرنین و ذی‌یزن اینها از القاب ملوک یمن است، ولی بعضی خطا کردند، گمان کردند که اسکندر یونانی است و این خلطی فاحش است، زیرا ذوالقرنین از عباد مقرب الهی است و اسکندر شخصی بود یونانی. ای بنده پیمان من از تو راضی و در حق تو به درگاه احدیت عجز و زاری نمایم که مؤید بر ثبوت بر میثاق باشی و بنده نیر آفاق و علیک البهاء الابهی. ع»<sup>۱۳</sup>  
جناب فاضل مازندرانی در ذیل کلمه "آب" در مجلد اول کتاب اسرار الآثار چنین نوشته‌اند که:

«... دیگر آب حیاة معروف ضمن قصه ذوالقرنین و خضر مذکور در قرآن که عرفاء به فیض مطلق و هستی فائز از حق و روح القدس و محبت الهیه و معرفت حقیقیه و امثالها تبیین کردند. و در لوح به مانکچی صاحب است: بنام خداوند یکتا، ستایش بیننده پاینده ای را سزاست که به شبمی از دریای بخشش خود آسمان هستی را بلند نمود... و این شبم که نخستین گفتار کردگار است گاهی به آب زندگانی نامیده می شود چه که مردگان بیابان نادانی را به آب دانائی زنده نماید.»<sup>۱۴</sup>

و نیز حضرت بهاء الله در لوح جناب عندلیب چنین می فرمایند:

«... بشر عبدنا الذی سمی باسکندر بما ذکره مالک القدر فی المنظر الاکبر لیفرح و یکون من الشاکرین. قل انک شربت من ماء الحیوان الذی منع عنه اسکندر الاول یشهد بذلك سلطان الملل و مزیل العلل الذی ینطق فی السجج الاعظم بین الامم انه لا اله الا هو العلیم الخبیر. انه دار البلاد و ما فاز بما اراد و انک فزت به فی البیت فضلاً من لدن غفور کریم. قل ان ماء الحیوان هو حب الرحمن فی الامکان تعالی من اخذ و شرب باسمی العزیز البدیع...»<sup>۱۵</sup>

با توجه به قصص و روایات اساطیری اسکندر و نرسیدن او به آب حیات و رسیدن خضر به آن آب، تمثیلات و تلمیحات عدیده در آثار مبارکه بهائی درباره آب حیات و آب حیوان و چشمه حیات و سلسیل و تسنیم و کوثر حیات و اصطلاحات دیگری از این قبیل ملاحظه می گردد. مثلاً حضرت عبدالبهاء در مناجاتی می فرمایند:

«ای پروردگار این تشنه سلسیل حیات را از چشمه حیوان بنوشان...»<sup>۱۶</sup>

و در اثری دیگر می فرمایند:

«... اگر چشمه حیوان جوئی از سلسیل پیمان بنوش...»<sup>۱۷</sup>

و نیز در لوحی دیگر چنین آمده است:

«ای اماء رحمن... از چشمه حیوان نوشیده اید و از ماء معین و عین تسنیم ایقان نشو و نما

نموده اید...»<sup>۱۸</sup>

و در لوحی دیگر چنین مذکور است:

«... ای طالبان روی او و عاکفان کوی او و زنده دلان از بوی او، به تمامه توجه کنید سوی او و

استفاضه کنید از خوی او تا... چشمه حیات خضر یابید...»<sup>۱۹</sup>

و نیز حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک، که ابیاتی از آن در فوق نیز نقل گردید، چنین می فرمایند:

«... پس تو این ظلمات و این نفس تباه  
گر تو زین ظلمات نفست بگذری  
پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ  
آن خضر نوشید و برهید از ممات  
آب حیوان بر همه انفاق کرد  
آن خضر جهدی نمود آنگه رسید  
آن خضر شد از پی چشمه دوان  
آب حیوانش تجلّی اله  
بی تعب از خمر حیوان برخوردار  
تا شوی فارغ از این ظلمت سرا  
وین خضر بخشد دوصد عین حیات  
خود نموده جان نثار شاه فرد  
زین خضر صد چشمه آبی شد پدید  
وین خضر را چشمه‌ها از پی روان...»<sup>۲۰</sup>

هم چنان که ملاحظه می‌شود، در این ابیات حضرت بهاء‌الله هم به خضر معروف افسانه‌ای اشاره فرموده‌اند و هم خود را خضر ایّام دانسته و به آن تشخّص جسته‌اند. حضرت بهاء‌الله در اثری دیگر خود را "خضر البهاء" تسمیه نموده چنین می‌فرمایند:

«... اذا فکّر فی ما نزل من قبل فی الفرقان فی حکم ظلمات الثلاث لتقرّ بها عیناک و تصل الی غایة ما کان الناس فی طلبه یجحدون. و انک انت یا ایّها العبد فاعلم بانّ خضر البهاء لمّا وصل الی مشرق البقاء عند معین هذا الماء ما التفت الیه و ما شرب منه لما قلبه الرّوح من نفسه الی یمین عزّ محبوب. لانّ هذا الفتی ما اراد بقاء نفسه فی الملک و انفق روحه و کلّ ما له علی کلّ من فی السّموات و الارض و هذا ما اختار لنفسه حبّاً لله الملک المهیمن المقتدر المحمود. قل یا قوم تالله انّ هذا لعبد ما اراد لنفسه من شیء و ما استنصر من احد فی الملک الاّ الله وحده و هذا ما یشهد به لسان الاحدیة فی سرادق غیب مستور...»<sup>۲۱</sup>

در باره ظلمات و "ظلمات الثلاث" که در بیان مبارک فوق به آن اشاره شده در کتاب فرهنگ اساطیر چنین آمده است:

"ظلمات، که در شعرگاهی به سکون لام هم تلفّظ می‌شود، جمع ظلمت است و قسمتی از زمین در منطقه شمال، که به عقیده قدما در آنجا دائماً شب باشد و آب حیات در آنجاست، و همچنین گوهرها در آنجا پراکنده است. بنابر روایات و افسانه‌ها، اسکندر و خضر به طلب آب حیات بدانجا رفتند و خضر آب زندگی بخورد و زنده جاوید ماند، لیکن اسکندر به منزل مقصود راه نیافت. آمیختگی روایات مربوط به اسکندر و ذوالقرنین سبب شده که قضیه رفتن به ظلمات و جستجوی آب حیات به ذوالقرنین نیز نسبت یافته است.

شنیده‌ای که سکندر برفت تا ظلمات به چند محنت و خورد آنکه خورد آب حیات" (سعدی)

ظلمات ثلاث (تاریکی های سه گانه) تعبیری است مأخوذ از آیه ۶ سوره زمر، که: خلقکم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجا و انزل لکم من الانعام ثمانية ازواج یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلاث. درباره این تاریکی های سه گانه اقوال مختلفی نقل شده است: غالب مفسرین آن را کنایه از تاریکی مشیمه و شکم مادر و تاریکی رحم، و برخی کنایه از کدورت طبعی و هوای نفسانی و خاصیت حیوانی دانسته‌اند. و بالاخره بعضی هم کنایه از سه تاریکی دانسته‌اند که یونس را پیش آمد: تاریکی شب، و تاریکی شکم ماهی، و تاریکی قعر دریا؛ و در شعر فارسی به همان مفهوم اول آمده است:

می‌کند در طبایع اربع ظلمات ثلاث را انوار

(خاقانی ۱۹۶) ۲۲

تعبیری که در آثار فوق از آب حیوان و چشمه حیات شده، در مجموع کنایه از عشق و ایمان و محبت و عرفان مظهر ظهور الهی است که هرکس بدان دست یافت، فنا او را اخذ نماید و به حیات ابدی و ملکوت سرمدی فائز گردد.

خضر در فرهنگ عامه شخصیتی مبارک و با شکون است. بر هر شاخه و یا زمین خشکی که بنشیند آن شاخه و زمین سبز و خرم می‌شود و لذا خضر نمادی از همیشگی و جاودانگی و بقا است و رنگ سبز و نام او دلالت بر ابدیت و بهشت و خجستگی می‌کند. خضر در عین حال راهنمای گمشدگان و حلال مشکلات و معاضد ناتوانان و حاجتمندان و هاتفی غیبی است. به قول حافظ:

تو دستگیر شو ای خضر پی خجسته که من پیاده می‌روم و هم‌رهان سوارانند<sup>۲۳</sup>  
و یا بیت دیگر او که می‌فرماید:

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی<sup>۲۴</sup>

### مقام خضر یا ایلیا

چون بحث از خضر در میان است، ذکر مقام خضر یا ایلیا در کوه کرمل نیز حائز اهمیت است. جناب بالیوزی در شرح سفر سه ماهه حضرت بهاء‌الله به حیفا که در سنه ۱۸۹۱ م واقع شد، چنین نوشته‌اند که:



«... در مدّت همین دیدار سه ماهه بود که حضرت بهاء‌الله به غار ایلیا تشریف بردند. در بالای این غار صومعه مسیحیان واقع شده است...»<sup>۲۵</sup>

حضرت عبدالبهاء نیز زمانی پس از صعود حضرت بهاء‌الله در این مقام ایامی بسر برده‌اند. جناب دکتر روح در کتاب *باب امید* نوشته‌اند که حضرت عبدالبهاء پس از صعود جمال قدم، که در ماه می سنه ۱۸۹۲ م اتفاق افتاد، در تابستان همان سال به مدّت یک ماه در آپارتمان کوچکی که در طبقه بالای یک ساختمان سنگی در غرب دهانه غار ایلیا واقع است سکونت داشته‌اند.<sup>۲۶</sup> جناب فاضل مازندرانی نیز در کتاب *اسرار الآثار* در ذیل کلمه "خضر" چنین مرقوم فرموده‌اند که:

«... عربان در اراضی مقدّسه خضر التّبی می‌خوانند و نام و لقب ایلیا نبی می‌دانند و غاری در دامنه جبل کرمیل به نام مقام خضر است که مردم مسلم و مسیحی به زیارت می‌روند و گفتند که مدرسه الانبیاء شهیر ایلیا در آن محلّ بود و غصن اعظم عبدالبهاء به سال ۱۳۱۳ ه ق [۱۸۹۵ م] به علّت تأثر شدید از حسد و ضدّیت اخوان و دیگر ناقضان بعد از عودت از اقامت ایامی در طبریا در آن غار اقامت نمودند و در آنجا مفتی افندی عکّا به حضورشان رسیده، اصرار برای مراجعتشان به عکّا کرد و در همان چند روز اقامت در مقام خضر چون اعمال و اخبار افتراء و اقدامات شدیدۀ آقا جواد قزوینی پی در پی به ایشان رسید، او را از خود طرد فرمودند، آنگاه به عکّا رفتند.»<sup>۲۷</sup>

از قرار معلوم حضرت عبدالبهاء در سال‌های ۱۳۱۰ ه ق - ۱۸۹۳ م و ۱۳۱۴ ه ق - ۱۸۹۶ م و ۱۳۲۵ ه ق - ۱۹۰۷ م نیز به دفعات به مقام خضر در حیفا رفته و در آنجا سکونت اختیار نموده‌اند.

در وصف مقام خضر و محلّ اقامت حضرت عبدالبهاء، جناب دکتر یونس خان افروخته که خود در آن محلّ به حضور حضرت عبدالبهاء تشرّف حاصل نموده‌اند، در کتاب *خاطرات نه ساله* چنین مرقوم داشته‌اند:

«... در مقام خضر دو اطاق کوچک ساده نیمه مفروش یکی برای جلوس مبارک یکی برای مسافرین موجود. لوازم زندگانی آنچه در خاطر دارم، یک طاس کباب مس، یک منقل کوچک، [دو بشقاب]، یک سینی، یک لحاف، یک سماور کوچک حلبی با دو استکان و برای خدمت هم یک طفل ده ساله هندی قهوه‌ای رنگ، مؤدّب، چابک و زرنگ حاضر خدمت ایستاده است. این بود لوازم زندگانی در انزوای مبارک...»<sup>۲۸</sup>

و نیز جناب دکتر حبیب مؤید از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء درباره مقام خضر در کتاب *خاطرات حبیب* چنین نقل نموده اند که آن حضرت فرموده اند:

«... من هر وقت به مقام خضر می روم یک حالت دیگری پیدا می کنم چه که نجات قدس حضرت ایلیا از آن مقام وزیده، با وجودی که خرابه ای است. بالنسبه به اینجا (خیابان آلمانی - کلنی) صفائی ندارد، نه خیابانی، نه درختی، نه عمارتی، معذک یک حالتی در آنجا است که در اینجا نیست. انسان هم که تأیید الهی با او بود کارهایی می کند که محیرالعقول است...»<sup>۲۹</sup>

ذیل سخن مزین به بیت حافظ و در ارتفاع دست رجاء به درگاه خضرایام است که:

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف      ای خضری خجسته مدد کن به همتم<sup>۳۰</sup>

## یادداشت‌ها

- ۱ - حضرت بهاء الله، *مجموعه الواح*، مطبعه سعاده، قاهره، ۱۹۲۰ م، ص ۳۷۳.
- ۲ - حضرت بهاء الله، *مجموعه الواح*، ص ۷۴. در این بیان "سد محکم متین" اشاره به قصه اسکندر دارد که در مقابل قوم یاجوج و ماجوج اقدام به ساختن سد نمود.
- ۳ - حضرت بهاء الله، *آثار قلم اعلی*، مؤسسه معارف بهائی، دانداس، کانادا، ۲۰۰۲ م، ج ۲، ص ۳۱۲.
- ۴ - حضرت بهاء الله، *آیات الهی*، لجنة ملی نشر آثار، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۶ م، ج ۲، ص ۳۰۸.
- ۵ - حضرت عبدالبهاء، *مکاتیب عبدالبهاء*، فرج الله زکی، قاهره، ۱۹۲۱ م، ج ۳، ص ۳۶۶. بیان حضرت عبدالبهاء یاد آور بیت حافظ است که می فرماید: "فیض ازل به زور و زر ار آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی".
- (*دیوان حافظ*، زوار، ۱۳۶۲ طهران، ه ش)، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۳۰۶.
- ۶ - بهاء الدین خرمشاهی، حافظ نامه، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، طهران، ۱۳۶۸ ه ش، ج ۱، ص ۲۶۳. و نیز نگاه کنید به مندرجات ص ۵۳۲.

غیر از حافظ نامه که در شرح ابیات حافظ درباره خضر، حاوی مطالبی مربوط به هویت و حالات و مقامات خضر می باشد، شرح مفصل مطالب درباره خضر و مواضع وابسته به مقام و موقعیت او را می توان در ذیل نام خضر در کتبی نظیر دانشنامه ادب فارسی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دائرة المعارف تشیع، دائرة المعارف فارسی (به سرپرستی غلامحسین مصاحب) و کتاب معارف و معارف - دائرة المعارف جامع اسلامی نیز مطالعه نمود. کتاب فرهنگ اساطیر، تألیف دکتر محمد جعفر یاحقی که در این مقاله به کرات از آن یاد شده است، حاوی مقالاتی در ذیل "خضر"، "اسکندر"، "آب حیات" و "ذوالقرنین" و منابع مطالعه درباره این مواضع است. کتاب تجلی روم و روایت در شعر عطار، اثر دکتر رضا اشرف زاده، نیز حاوی فصولی درباره خضر و آب زندگانی و اسکندر مخصوصاً با توجه به مندرجات اشعار عطار نیشابوری است. واضح است که تفاسیر عدیده متنوعه قرآنی مربوط به مندرجات سوره کهف در قرآن نیز حاوی شرح و بسط مطالب درباره خضر و حکایات و روایات مربوط به او است.

با توجه به کثرت این مآخذ تمرکز اصلی مطالب این مقاله مبتنی بر بررسی نحوه تجلی خضر در بعضی از آثار مبارکه بهائی است.

۷- برای ملاحظه شرح مفصل مطالب درباره قبض و بسط به ذیل دو اصطلاح "قبض" و "بسط" در فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی (طهران: طهوری، ۱۹۹۱م)، تألیف دکتر سید جعفر سجادی، ص ۶۳۴-۶۳۶ و ۱۹۴-۱۹۶ مراجعه فرمائید.

۸- فاضل مازندرانی، اسدالله، اسرار الآثار، مؤسسه ملی مطبوعات، طهران، ۱۲۸ بدیع، ج ۳، ص ۲۰۶.

۹- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۷۷ ه ش)، ج ۱، ص ۱۱۲-۱۱۳.

درباره اقدام خضر به معیوب کردن کشتی، حضرت بهاءالله بیٹی از مولوی را در هفت وادی (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۸۷) نقل فرموده اند که در دفتر اول مثنوی (بیت شماره ۲۳۶) چنین می فرماید:

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست

۱۰- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائده آسمانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع، ج ۷، ص ۱۲۷.

همان طور که اشاره شد، نام خضر به حسب ظاهر در قرآن نیامده است، اما مفسران قرآن فقره "عبدا من عبادنا" را در آیه شماره ۶۵ در سوره کهف اشاره به خضر دانسته‌اند. برای مثال به تفاسیر زیر مراجعه فرمائید:

الف - رازی، ابوالفتوح، *روض الجنان و روح الجنان* (مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸ ه.ش)، به کوشش و تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، ج ۱۳، ص ۱۱. ب - شریف لاهیجی، بهاء‌الدین، *تفسیر شریف لاهیجی* (طهران: علمی، ۱۳۴۰ ه.ش)، با مقدمه و تصحیح میرجلال‌الدین محدث ارموی، ج ۲، ص ۹۱۵.

۱۱ - اشراق خاوری، عبدالحمید، *مائده آسمانی*، ج ۷، ص ۳۶. در این لوح مبارک عبارت "انک لن تستطیع... آیه شماره ۶۷ در سوره کهف قرآن است.

۱۲ - اشراق خاوری، عبدالحمید، *مائده آسمانی*، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع، ج ۲، ص ۴۲-۴۳. اشارات حضرت عبدالبهاء در این لوح ناظر به آیات سوره کهف در قرآن مجید است که مضامین آن در کتاب شرح جامع نقل شده و عین آن منقولات در سطور فوق در متن مقاله مندرج گردیده است. همان طور که در آیات سوره کهف در قرآن آمده است اعمال خضر در سوراخ کردن کشتی و کشتن یک نوجوان و تعمیر دیواری مخروبه مایه دهشت و مورد اعتراض حضرت موسی واقع می‌شود، در حالی که رموزی از حکم و مصالح الهیه در این امور پنهان بوده و خضر که به فرموده مبارک عبارت از حقیقت موسی بود، مظهر مقدسی است که در انجام این امور یفعل مایشاء و یحکم ما یرید بوده است.

۱۳ - حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۶۶. مطابق بیان حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک درباره خلط دو شخصیت اسکندر و ذوالقرنین در کتاب *فرهنگ اساطیر*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش، طهران ۱۳۶۹ ه.ش، اثر دکتر محمدجعفر یاحقی، ص ۸۶، چنین آمده است که: "... روایات مربوط به سرگذشت اسکندر، بخصوص ضمن خلط با داستان ذوالقرنین در ادبیات فارسی مطرح است...".

و نیز در صفحات ۲۰۶-۲۰۷ کتاب *فرهنگ اساطیر* چنین آمده است: "... بیرونی (آثار الباقیه ۶۰) شاید برای اولین بار، محققانه انطباق اسکندر و ذوالقرنین را رد کرده و ذوالقرنین را از ملوک ادوا (جمع ذو) یا تباعه (جمع تبع) یمن می‌داند. فخر رازی هم بر تفاوت آن دو تأکید کرده و ذوالقرنین را پیامبر دانسته است...".

برای ملاحظه شرح آراء مختلفه در این باره به ذیل "ذوالقرنین" در فرهنگ اساطیر مراجعه فرمائید. شرحی مفصل درباره ذوالقرنین و مطالعاتی که درباره هویت او شده است در کتاب *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی* (دوستان - ناهید، طهران ۱۳۷۷ ه ش)، به کوشش بهاء الدین خرّمشاهی، ج ۱، ص ۱۰۸۱-۱۰۸۲ نیز انتشار یافته است.

و نیز نگاه کنید به تفسیر حضرت عبدالبهاء در "فصل سوم - تفسیر آیاتی از سوره کهف" در کتاب *بدایع معانی و تفسیر، عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۲۰۱۲ م*، تألیف وحید رأفتی.

۱۴ - فاضل مازندرانی، اسدالله، *اسرار الآثار، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۴ بدیع، ج ۱، ص ۹ - ۱۰*. تمام لوح مانکچی صاحب در *مجموعه الواح حضرت بهاء الله، ص ۲۵۹-۲۶۷*، به طبع رسیده است.

۱۵ - حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۱. حضرت بهاء الله درباره آب زندگانی و چشمه حیات در لوحی دیگر چنین می فرماید: «حمد خدا را که عیون حیوان غیبی که در حجبات ستر الهی مستور بود به تأییدات روح القدس علوی از حقایق کلمات جاری و ساری گشت. بلی چشمه حیات مشهور که بعضی از عباد در طلب او شتافتند، حیات ظاهری عنصری بخشید. و این چشمه حیات که در کلمات سبحانی جاری و مستور است حیات باقی و روح قدسی بخشید. مبدأ و محل آن چشمه ظلمات ارض است و مبدأ و سبب این چشمه جعد محبوب...»

(مجموعه الواح، ص ۲۷۲)

۱۶ - حضرت عبدالبهاء، *مجموعه مناجات ها، لجنه ملی نشر آثار امری، لانگنهانین، آلمان، ۲۰۰۱ م*، ص ۳۹۹. سلسبیل که در این بیان مبارک آمده، نام چشمه ای در بهشت است که ذکر آن در آیه ۱۸ در سوره انسان در قرآن مجید آمده است. بعضی از قرآن شناسان سلسبیل را کلمه ای فارسی دانسته و آن را به معنی آب گوارا گرفته اند. نگاه کنید به ذیل "سلسبیل" در کتاب *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*، ج ۲، ص ۱۲۰۸-۱۲۰۹.

فاضل مازندرانی در ذیل "سلسبیل" در کتاب *اسرار الآثار*، ج ۴، ص ۱۵۱-۱۵۲ چنین آورده اند: "سلسبیل - عربی به معنی مشروب پاکیزه و نرم و گوارای در حلق و در قرآن در وصف آشامیدنی های اهل جنت است: و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیل عینا فیها تسمی سلسبیل. و این کلمه مذکوره در قرآن با تلمیح به رمز معنی اش در آثار عرفانیّه و اشعار معنویّه بزرگان علم و ادب در معانی ای مانند چشمه لبان الهام خیز شکرریز معشوق کامل و غیره مصطلح و متداول گشت.

حافظ گفته:

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل  
سلسبیلت کرده جان و دل سیل  
سبز پوشان خطت بر گرد لب  
همچو موراند گرد سلسبیل

و به کثرت در آثار این امریر معانی عدیده معنویّه به سبیل تشبیه و تلمیح اطلاق گردید، از آن جمله در لوح رئیس است: "جری من معین قلبک سلسبیل الحکمة و البیان" و در کلمات مکنونه است: "ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش" و در لوح به نصیر است: "یا قوم فاعرفوا قدر تلک الاّیام لانّ فیها جری السلسبیل و التّسنیم ثمّ هذا الکوثر المقدّس الاطهر" و در /یقان است: "چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند...".

۱۷ - حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ بدیع، ج ۷، ص ۳۰.

۱۸ - حضرت عبدالبهاء، مکاتیب ج ۷، ص ۸. کلمه تسنیم که در این بیان مبارک آمده، بنا بر مندرجات فرهنگ اساطیر (ص ۱۴۷)، "نام چشمه‌ای است که از زیر عرش و به روایتی از بهشت عدن بیرون می‌ریزد و آن بهترین آشامیدنی بهشت است که بنا بر قرآن (مطففین ۲۸)، مقربان و نزدیکان از آن می‌نوشند...".

فاضل مازندرانی در ذیل "تسنیم" در کتاب اسرار الآثار (ج ۲، ص ۱۵۷) چنین مرقوم داشته‌اند: «تسنیم - مصدر مزید عربی به معنی برآمده و گورزپشت ساختن. و در قرآن به وصف چشمه‌ای بهشتی ذکر شد. و در لوحی از حضرت بهاءالله: "اعرفوا یا ملأ الارض و السّماء بانّی انا الّدی قد علّق کلّ الاعمال برضائی... ولکن خلقی غفلوا عن بدایع عنایتی واحتجبوا عن اشراق وجهی و بعدوا عن حیاض رحمتی و کوثر افضالی و تسنیم مکرمتی" و در لوح خطاب به نصیر: "لانّ فیها جری السلسبیل و التسنیم».

۱۹ - حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب ج ۳، ص ۱۶۹.

۲۰ - حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۳۱۲. در این ابیات خضر با تلفظ هائی آمده است که شرح آن در بخش "خضر در لغت" در متن مقاله مذکور شده است.

۲۱ - حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم اعلی، لجنه ملی محفظة آثار، طهران، ۱۳۳ بدیع، شماره ۳۶، ص ۲۳۸. در ابیات مثنوی حضرت بهاءالله و نیز در بیان مبارک، جمال قدم خود را سالک

در پی جانان تصویر می‌کنند و به او رسیدن را در گرو ترک جان و فنای از خود میسر می‌دانند. درحالی که خضر در پی بقای جان خویش است. واضح است که از خود گذشتن و در خود فنا شدن نهایتاً سبب وصول به بقای حقیقی و سیر از نشئه ناسوتی به عوالم ملکوتی است. بنابراین اگر خضر به بقای نفس خویش در عالم ملک رسید خضرالبهاء در صدد آن است که به جاودانگی در ملکوت فائز شود. خضر فائز به آب حیوان است و خضرالبهاء اعطاء کننده آب حیات.

۲۲- فرهنگ اساطیر، ص ۳۰۱.

۲۳- دیوان حافظ، ص ۱۳۲.

۲۴- دیوان حافظ، ص ۳۴۷.

۲۵- بالیوزی، حسن موقر، بهاء الله شمس حقیقت، جورج رونالد، آکسفورد، ۱۹۸۰م، ترجمه مینو ثابت، ص ۴۸۰.

۲۶-

David S. Ruhe, *Door of Hope*, George Ronald, Oxford, 2001, p. 55 and 190.

۲۷- فاضل مازندرانی، اسدالله، اسرارالآثار، ج ۳، ص ۲۰۵. شرح مختصری درباره جواد قزوینی در صفحات ۵۶-۵۸ کتاب اسرارالآثار جلد سوم به طبع رسیده است.

۲۸- افروخته، یونس، خاطرات نه ساله عکا، عصر جدید، دارمشتات آلمان، ۲۰۰۳م، ص ۲۳. جناب دکتر یونس خان افروخته در صفحه ۲۱ خاطرات خود نوشته‌اند که در چله زمستان مقارن سال پنجم صعود جمال مبارک [۱۳۱۳ ه ق - ۱۸۹۶م] از طهران عازم عکا شده‌اند. به این حساب ایام زیارت ایشان و تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء در غار ایلیا باید در حدود اوائل سنه ۱۳۱۳ ه ق/۱۸۹۶م بوده باشد.

۲۹- مؤید، حبیب، خاطرات حبیب، لجنه ملی نشر آثار امری، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳۰- دیوان حافظ، ص ۲۱۳.